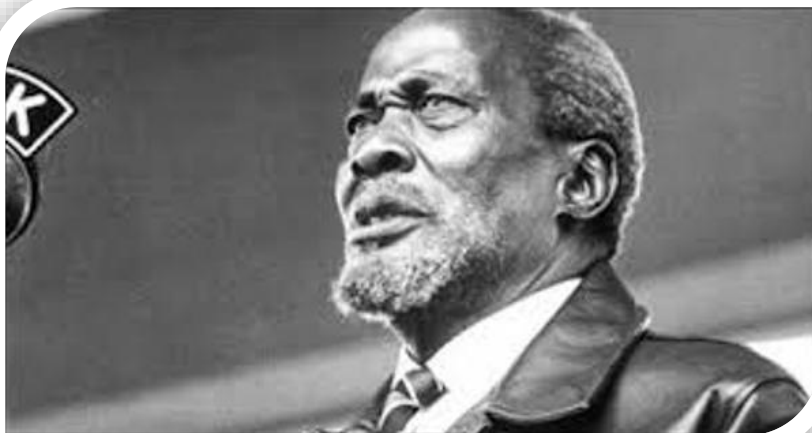


## جومو کنیاتا

سعید بوآما

ترجمه‌ی حمیدرضا سعیدیان

چهره‌های انقلاب آفریقا (۴)



مرد اروپایی با دزدیدن زمین‌های کیکویوها نه تنها آن‌ها را از وسیله‌ی معاش‌شان بلکه همچنین از نماد مادی که خانواده و قبیله را متحد می‌کرد، محروم ساخت. او، با این کار، بنیادهای اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی سیستم زندگی آفریقایی‌ها را نابود کرد. هنگامی که مرد اروپایی می‌گوید که این کار «برای خوبی» آن‌ها انجام گرفت، که با این کار آن‌ها «متمدن» می‌شوند، که این کار به آن‌ها «می‌آموزد که با نظم و انضباط کار کنند»، دشنام را نیز به خسارت اضافه می‌کند.

### جومو کنیاتا، «پای قله‌ی کنیا»، ۱۹۳۸

قراردادن جومو کنیاتا (۱۹۷۸- حوالی ۱۸۹۰) در رأس مثال‌های اندیشه‌ی آزادی آفریقا، می‌تواند متناقض به نظر برسد. این رهبر در واقع با یک رفورمیسم دائمی مشخص می‌شود که، در ادامه، به یک سیاست ارتجاعی در راهبری کنیا تغییر شکل می‌دهد. اما این تناقض فقط ظاهری است. برای درک آن، باید اثر زمان و تاریخ را در نظر داشت. نسل انقلابیون خودبه‌خودی وجود ندارد. آگاهی ملی و اندیشه‌ی رهایی‌بخش یک شبه ساخته نمی‌شوند. آن‌ها محصول انباشت تجربیات، تبادلات، شکست‌ها و سازش‌ها هستند. اگر چه حالا می‌توان به حق سرشت «انقلابی» جومو کنیاتا را به چالش کشید، اما اگر کنیاتا را در بستر تاریخی قرار دهیم، مردم کنیا و مقامات بریتانیا مسلماً به او به‌عنوان خطری برای نظام استعمار نگاه می‌کردند. «انقلاب» یک مفهوم غیرتاریخی نیست؛ یک روند اجتماعی است که در شرایط تاریخی معین رخ می‌دهد.

زندگی شخصی، سیاسی و تفکر جومو کنیاتا بسیاری از مواد لازم را گرد می‌آورد که تشکیل‌دهنده‌ی فاز اول کسب آگاهی استقلال‌طلبانه در کشورهای واقع در جنوب صحرای آفریقا هستند: تأکید بر هویت، نفوذ گارویسیسم، سرمایه‌گذاری در فرهنگ

به‌عنوان شکلی از مقاومت در برابر استعمار، مرجع قراردادن حقوق بین‌الملل و سازمان ملل متحد، تجربه‌ی مهاجرت، فرهنگ‌سندیکایی و تأثیر ایده‌های کمونیستی. زندگی جومو کنیاتا همچنین نماد پیچیدگی مبارزه‌ی آزادیبخش در جوامعی است که استعمار سازمان اقتصادی و فرهنگی آن‌ها را عمیقاً برهم زده است.

### از روستا تا تعهد سیاسی

جومو کنیاتا در اوایل دهه‌ی ۱۸۹۰ به دنیا آمد (تاریخ دقیق تولد او معلوم نیست). کنیا در واقع یک بدعت استعماری جدید است. مرزهای آن حاصل بندوبست و چانه‌زنی قدرت‌های استعماری در سال‌های ۱۸۸۶ تا ۱۹۲۵ هستند. این مرزها ربطی به وضعیت هیچ دولت آفریقایی، قبل از استیلای استعمار بر این قاره نداشتند. در این نوع مستعمرات «تاریخ» ملی را اغلب اوقات سلطه‌ی بیگانه می‌سازد.<sup>۱</sup> در این وضعیت، مبارزه‌ی ضد استعماری، اول از همه، مبارزه‌ای بر علیه بلایا و فجایع استعمار و فقط بعد از آن مبارزه‌ای برای پدیداری و اعلان یک ملت است.

کیکویوها (Kikuyu) یکی از زیر‌گروه‌های بانته‌های کنیا هستند. این گروه که اکثریت مردم کنیا را تشکیل می‌دهند در شرق و جنوب قله‌ی کنیا، یعنی بر روی حاصلخیزترین زمین‌ها، متمرکز شده‌اند. مقامات بریتانیا، که می‌خواهند کشت قهوه را توسعه دهند، مزرعه‌داران سفیدپوست را (که اکثراً اهل آفریقای جنوبی بودند) تشویق می‌کنند تا روی این زمین‌ها مستقر شوند. به موجب فرمانی درباره‌ی زمین‌ها، به تاریخ ۱۹۰۲، تمام زمین‌های «خالی» یا

«غیر مسکونی» به تاج و تخت بریتانیا تعلق دارند. کنیا به مستعمره‌ای تبدیل می‌شود که بخشی از جمعیت آن را سفیدپوستان تشکیل می‌دهند. کیکویوها، که به این ترتیب زمین‌های خود را از دست می‌دهند یا در محوطه‌های محصور (réserves) ساکن می‌شوند و یا مجبور هستند به‌عنوان اسکوآتر (squatters) روی زمین‌های استعمارگران سفیدپوست مستقر شوند. اسکوآتر وضعیت یک شبه‌برده را دارد. آن‌ها برای مثال، از سال ۱۹۱۸ به بعد، می‌توانند تکه‌ای از زمین را زیر کشت ببرند و روی آن دام پرورش دهند، اما درازای آن باید ۱۸۰ روز کار کنند.<sup>۲</sup> ساکنان قرارگاه‌ها نیز به دلیل وضع یک مالیات دوگانه در سال ۱۹۰۵ (مالیات بر خانوار و مالیات ثابت سرانه) مجبور هستند نیروی کار خود را به مزرعه‌داران سفیدپوست بفروشند.

فتر بروکوی، عضو پارلمان بریتانیا و رئیس کمیته‌ی خلق‌ها بر علیه امپریالیسم، با مثال‌های زیر «متلاشی شدن نظام قبیله‌ای کیکویو» را توضیح می‌دهد:

قبلاً، نزد کیکویوها عرف بود که زوج‌های جوان پس از ازدواج روی زمین‌های خالی مستقر می‌شدند. به موجب یک عرف دیگر، پس از مرگ رئیس خانواده، زمین میان پسرانش تقسیم می‌شد. عرف نخست، با توجه به این‌که در رزروهایی که اروپاییان به کیکویوها اختصاص داده‌اند زمین خالی وجود ندارد، از این پس غیر ممکن است. عرف دیگر، در عوض، با عواقب وخیم خود همچنان پا برجا است. زمین به قطعات چنان کوچکی تقسیم می‌شود که برای معاش نمی‌توان چیزی از آن برداشت کرد: دعوای‌های شدیدی میان برادران رخ می‌دهد.<sup>۳</sup>

کنیاتا (که با نام کامو وانگنگی متولد شد) در جامعه‌ی کیکویو، که غصب و تصرف زمین‌ها حیات آن را تهدید می‌کند، رشد می‌نماید. او در مقدمه‌ی کتاب خود

Facing Mount Kenya (پای قله‌ی کنیا)، که در ۱۹۳۸ منتشر می‌شود، این امر را توضیح

می‌دهد:

من، که بر اساس سنت قبیله‌ای تربیت شدم، در هر مرحله‌ی سنی آموزش‌های مختلفی دیدم، و بنابراین می‌توانم تجربه‌ی شخصی خودم را از آداب و مراسم ارائه دهم [...] من در فعالیت‌های متناسب با سن خودم شرکت می‌کردم؛ حتی به‌عنوان رئیس انتخاب شدم [...] اغلب در آداب جادوگری شرکت می‌کردم، چه در خانه‌مان و چه در جاهای دیگر. پدر بزرگم جادوگر بود، با او به سفر می‌رفتم، وسایلیش را حمل می‌کردم، وردست او بودم. ۴

به این اجتماعی شدن سنتی، اجتماعی شدن در مدرسه‌ای که توسط کلیسای پرسبیترین اسکاتلند در کنیا ایجاد شده بود، اضافه می‌شود. کنیاتا در نتیجه یکی از نخستین «تحصیل کردگان» یک مدرسه‌ی انگلیسی‌زبان در کنیا، یک «کودک هیئت‌های مذهبی» است. این «کودکان هیئت‌های مذهبی» رابطه‌ی متناقضی با استعمارگر دارند؛ آمیزه‌ای از جاذبه و طرد، دل‌بستگی به «سنت» و تمایل داشتن به «مدرنیته». آن‌ها، که به این صورت دو شقه می‌شوند، منشاء نخستین ابتکارات اعتراضی بر علیه نظم اعتراضی هستند.

نخستین اعتراض بعد از جنگ جهانی اول صورت می‌گیرد و بسیاری از جوانان کنیا در آن شرکت می‌کنند. «این جوانان که در ارتش صلاحیت‌های جدیدی کسب کرده‌اند و درستی آن‌ها به اثبات رسیده است. در بازگشت دیگر حاضر نیستند زندگی‌شان همان چیزی باشد که قبل از جنگ بود.»<sup>۵</sup> در این بستر جدید، هری توکو (کارمند)، که او هم یکی از «کودکان هیئت‌های مذهبی» بود، *Young Kikuyu Association* (انجمن جوانان کیکویو) را، در ژوئن ۱۹۲۱ یعنی یک سال بعد از ایجاد

*Kikuyu Association* (انجمن کیکویو) ایجاد می‌کند. انجمن اخیر اساساً مرکب از رؤسای قبایل است که مصمم هستند از منافع ارضی کیکویوها دفاع کنند. «دو انجمن، از همان آغاز، تفاوت اساسی دارند، و هری توکو، برای نشان دادن فاصله‌ی میان جوانان پیشرفته‌ی نایروبی و رهبران محترم روستایی، آگاهانه نام *Young Kikuyu Association* را به کار می‌برد.»<sup>۶</sup> نخستین سازمان‌های ضد استعماری مستقیماً تضاد میان دو گروه اجتماعی را، که استعمار بر هریک از آنها تأثیر متفاوتی گذاشته بود، نشان می‌دهد.

اثرات استعمار بر نسل جوان، در جامعه‌ای که بر اساس طبقات سنی بنا نهاده شده است، متفاوت از اثرات آن بر نسل قدیم است. انجمن جوانان کیکویو می‌خواهد نماینده‌ی جوانان شهری باشد که، در نتیجه‌ی دزدیده شدن زمین‌ها توسط استعمار، از طبقه‌ی خود رانده شده‌اند. پایان دسترسی به زمین موجب حاشیه‌نشینی این نسل‌های جدید در شهرها و تبدیل آن‌ها به کارگران ارزان‌قیمت کشاورزی می‌شود. ورود نسل‌های جدید به صحنه باعث گسترش محدودده‌ی مطالبات می‌شوند. مطالبات دیگر فقط به مسأله‌ی ارضی محدود نمی‌شوند. اختلاط شهری همچنین ترکیب قومی انجمن را گسترش می‌دهد. انجمن خیلی سریع، از سال ۱۹۲۲ به بعد، به انجمن شرق آفریقا (*East African Association*) تبدیل می‌شود.

تأثیر گارویسم بر این نخستین جنبش‌های ناسیونالیست در این گسترش‌ها نقش دارد. هری توکو با دو چهره‌ی اصلی جنبش سیاهان ایالات متحده‌ی آمریکا، مارکوس گاروی و و. ا. ب. دو بویز،<sup>۷</sup> نامه‌نگاری می‌کند. جومو کینیاتا در نامه‌ای به سیریل لیونل رابرت جیمز (نویسنده‌ی پان‌آفریکانیست و استقلال‌طلب اهل آنتیل) از تأثیر گاروی بر جنبش ملی کنیا گزارش می‌دهد:

آن دسته از ناسیونالیست‌های کنیا که سواد خواندن نداشتند، دور یک نفر که *World Negro* (نشریه‌ی گاروی) را می‌خواند جمع

می‌شدند و دو یا سه بار به یک مقاله گوش می‌دادند. سپس هر کسی از میان جنگل به راه خود می‌رفت برای این که آن‌چه را به خاطر سپرده بود به دقت برای دیگرانی که تشنه‌ی آیینی بودند که آن‌ها را از اندیشه‌ی بندگی که در آن غوطه‌ور بودند بیرون آورد، تکرار کند.<sup>۸</sup>

*انجمن شرق آفریقا* کار اجباری، مالیات بر زمین، سطح دستمزدها و شرایط کار و عدم حضور آفریقاییان در شورای قانون‌گذاری را محکوم می‌کند.

این شورا، در مستعمرات بریتانیا، متصدی اداره‌ی محلی است. ترکیب آن، همچون وسعت اختیارات آن، برحسب این یا آن مستعمره متفاوت است. در کنیا برای این که اولین آفریقایی بتواند عضو این شورا شود، باید تا سال ۱۹۴۴ منتظر ماند.

انجمن همچنین خواهان آن می‌شود که اجبار تحقیرآمیز سیاهپوستان به داشتن گواهی کار (برای اینکه بتوانند به شهرها راه پیدا کنند) لغو شود. «دستگاه اداری استعمار در واقع از سال ۱۹۱۵ به بعد، بر اساس مدل جواز عبور (Pass) آفریقای جنوبی، کلیه‌ی سیاهپوستان بالای پانزده سال را وادار می‌کند که گواهینامه‌ای را همراه خود داشته باشند که *kipande* نامیده می‌شد. فرد باید این گواهینامه را که در یک استوانه‌ی آهنی قرار داشت، و هویت و شغل او در آن ثبت شده بود، دور گردنش می‌انداخت و همواره آن را حمل می‌کرد.»<sup>۹</sup>

دستگاه اداری استعمار، در ۱۹۲۰ و سپس در ۱۹۲۱، مالیات سرانه را افزایش می‌دهد تا به این ترتیب کیکویوها، برای پرداخت آن، مجبور شوند

به‌عنوان کارگر کشاورزی به خدمت مزرعه‌داران سفیدپوست درآیند. اما هنگامی که مزرعه‌داران سفیدپوست، در ۱۹۲۱، تصمیم می‌گیرند یک‌سوم از حقوق کارگران را کاهش دهند، خشم کارگران بالا می‌گیرد. تظاهرات گسترش می‌یابند، اعتصابات به راه می‌افتند و تظاهرکنندگان و اعتصابیون به درگیری با نیروهای پلیس می‌پردازند. *انجمن شرق آفریقا* به پشتیبانی از اعتصابات و شرکت در تظاهرات فراخوان می‌دهد. هری توکو، رئیس انجمن، سرزمین کیکویوها را به منظور جلب حمایت آن‌ها از مطالبات کارگران زیرپا می‌گذارد. توکو در ۱۴ مارس ۱۹۲۲ دستگیر و تبعید می‌شود. بلافاصله اعتصاب عمومی سر می‌گیرد. حوادث شتاب می‌گیرند. در ۱۶ مارس، سربازان به روی تظاهرکنندگان آتش می‌کشایند؛ مطابق آمار رسمی، ۲۷ نفر کشته و ۱۴ نفر زخمی می‌شوند. انجمن منحل می‌شود و رهبران اصلی آن دستگیر می‌شوند.

جومو کیناتا در این سال بسیار مهم (۱۹۲۲) به *انجمن شرق آفریقا* می‌پیوندد. او، در سال ۱۹۲۵، در ایجاد یک سازمان سیاسی جدید شرکت می‌کند. با این حال این سازمان جدید، که *انجمن مرکزی کیکویو* (Kikuyu Central Association) نام دارد، ادامه‌ی ساده‌ی انجمن قبلی نیست. نام انتخابی، که سرشت کیکویویی آن را به نمایش می‌گذرد، بر این حقیقت تأکید می‌کند که شرایط اجتماعی برای فعالیت و همکاری میان اقوام فراهم نیستند و رهبران جدید همان گروه‌های اجتماعی را نمایندگی نمی‌کنند که *انجمن شرق آفریقا* بر روی آن‌ها سرمایه‌گذاری کرده بود. انجمن جدید نماینده‌ی نخبگان جدیدی است که با نخبگان سنتی تفاوت دارند. جان لوسدال بر تضاد میان «نخبگان رسمی و نخبگان غیر رسمی، رهبران از یک سو، و معلمان، کارمندان، نخستین کشاورزان، تاجر خرده‌پا از سوی دیگر»<sup>۱۰</sup> تأکید می‌کند.



توازن قوا میان این دو گروه از نخبگان نه تنها به توانایی‌های هریک از آن دو بستگی دارد، بلکه همچنین به عمل دستگاه استعمار وابسته است که پس از به استعمار درآوردن کشور، نخست، به نخبگان سنتی تکیه می‌کند و سپس، بعد از جنگ جهانی اول، به نخبگان غیررسمی روی می‌آورد.

جنبش اعتراضی مردمی، ناتوانی نخبگان سنتی در کنترل کردن جوانان کیکویو را آشکار می‌سازد. دستگاه استعمار از این پس تلاش می‌کند به نخبگان «غیررسمی» تکیه نماید. کنیاتا سریعاً به نماینده‌ی این نخبگان جدید تبدیل می‌شود:

جومو کنیاتا که کمی از هم‌عصران خود، که انجمن مرکزی کیکویو (حزب نخبگان غیر رسمی که در اواسط دهه‌ی ۱۹۲۰ تشکیل شده بود، انجمن مزرعه‌داران و بازرگانان که به‌عنوان گروه فشار سیاسی عمل می‌کرد) را رهبری می‌کردند، با سوادتر بود هنگامی که قبول کرد که دبیرکل حقوق بگیر انجمن شود، به مرکز شبکه‌ی این نخبگان غیر رسمی پرتاب شد.<sup>۱۱</sup>

طردشدگان جامعه‌ی کیکویو، و اول از همه کارگران جدید شهری که سیاست ارضی دستگاه استعماری موجب رانده شدن آن‌ها از روستاها شده بود، از زمان انحلال انجمن شرق آفریقا و دستگیری رهبر آن نماینده‌ی سیاسی نداشتند. آن‌ها چند دهه‌ی بعد پایه‌ی اجتماعی قیام «مائو مائو» را تشکیل خواهند داد.

### سال‌های لندن: مقاومت فرهنگی، آزادی ملی، تعهد پان‌آفریکن

کنیاتا در ۱۹۲۹، به منظور دفاع از آرمان مردم خود در نزد مقامات و افکار عمومی بریتانیا، توسط انجمن مرکزی کیکویو، به لندن فرستاده می‌شود.

درخواست‌ها و مطالباتی که کنیاتا به لندن می‌برد، بر غیر قابل انتقال بودن زمین‌ها، لغو مالیات ثابت سرانه برای زنان و نمایندگی در شورای قانون‌گذاری (که، تا این زمان، هیچ سیاهپوستی در آن وارد نشده بود) متمرکز هستند. مقامات بریتانیا با این خواسته‌های معتدل مخالفت می‌کنند. با این حال اقامت در لندن به کنیاتا اجازه می‌دهد با نیروهای چپ بریتانیا و مخصوصاً با دیاسپورای سیاهان ارتباط برقرار کند.

ارتباط با نیروهای چپ از طریق چندین شخصیت هندی کنیا برقرار می‌شود. همکاری با این هندی‌ها امر تازه‌ای نیست. روزنامه‌ی East African Chronicle به مدیریت مانیلال آمبلال دسای، از سال ۱۹۱۹، ستون‌های خود را به نظرگاه‌های ضد استعمار گرایان اختصاص داده بود. این نشریه «که نسبت به استعمارگر بسیار انتقادی است، فعالیت‌های بازیگران سیاسی نوظهور (مخصوصاً هری توکو، جومو کنیاتا و هیپوتالیو اوویتی را که به‌زودی نشریه‌های خود را منتشر می‌کنند) در معرض دید قرار می‌دهد.»<sup>۱۲</sup> ایشر داس (یک هندی دیگر)، که دبیر کنگره‌ی ملی هند در شرق آفریقا است، برای سفر کنیاتا به لندن پول جمع می‌کند. او، که از سال ۱۹۳۳ به‌عنوان نماینده‌ی جامعه‌ی هندیان ساکن کنیا به عضویت شورای قانون‌گذاری انتخاب شده است، کنیاتا را در سفر به لندن همراهی می‌کند و او را در ارتباط با اتحادیه‌ی ضد امپریالیسم و چپ انگلستان قرار می‌دهد.

کنیاتا به‌ویژه با رجینالد بریچمن و فنر بروکوی،<sup>۱۳</sup> مسئولان بریتانیایی اتحادیه‌ی ضد امپریالیسم و سرکوب استعماری که در کنگره‌ی بروکسل در ۱۹۲۷ به وجود آمد، ملاقات می‌کند. این ملاقات‌ها ستون‌های نشریات کمونیستی را به روی کنیاتا می‌گشایند. او، از جمله، در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۹ مقاله‌ای تحت عنوان «زمین‌های مان را به ما برگردانید» در Sunday Worker

(نشریه‌ی حزب کمونیست) به چاپ می‌رساند و در آن اعلام می‌کند: «بومیان مستعمره مصمم هستند به ظلم و ستم شرم‌آوری که از زمان دزدیدن زمین‌هایشان توسط دزدهای بریتانیایی نصیب‌شان شده است، تن دردهند.»<sup>۱۴</sup> در ژانویه‌ی ۱۹۳۰، دو مقاله‌ی جدید در ارگان رسمی حزب کمونیست بریتانیا به چاپ می‌رسند. «یک خلق آفریقایی به پا می‌خیزد» عنوان مقاله‌ی اول است؛ مقاله‌ی دوم، با عنوان «یک اعتصاب عمومی غرق در خون»، به اعتصاب عمومی سال ۱۹۲۲ اختصاص دارد.

نخستین اقامت کنیاتا در لندن (فوریه‌ی ۱۹۲۹—سپتامبر ۱۹۳۰) به‌ویژه به او امکان می‌دهد تا با فعالیت ضد استعماری دیاسپورای سیاه ارتباط برقرار کند. او که آدرس اتحادیه‌ی دانشجویان آفریقایی غربی را در جیب دارد، با رسیدن به لندن در خوابگاه دانشجویان این اتحادیه (هزینه‌های این خوابگاه را مارکوس گاروی می‌پرداخت) اقامت می‌گزیند.<sup>۱۵</sup> لاپیدو سولانک (اهل نیجریه)، دبیر اتحادیه‌ی دانشجویان، او را به شخصیت‌های اصلی کنگره‌های پان‌آفریکن معرفی می‌کند. کنیاتا همچنین به چندین کشور اروپایی مسافرت می‌کند و مخصوصاً در سال ۱۹۲۹ به همراه جرج پادموور، مبارز کمونیست و پان‌آفریکانیست، به اتحاد جماهیر شوروی می‌رود.<sup>۱۶</sup>

این تماس‌ها و نوشته‌های متعدد باعث می‌شوند که کنیاتا به فردی شناخته‌شده در میان شبکه‌های سیاهپوستان مبارز در اروپا و آمریکا تبدیل شود. این که نانسی کونارد نام او را در *آنتولوژی جهان سیاهان* (که در ۱۹۳۴ منتشر می‌شود) می‌آورد، گواهی بر این امر است. کنیاتا، تحت تأثیر این تجربه‌ی اقامت در متروپل، در مقاله‌ی خود تحت عنوان «کنیا» واژگان جدیدی را به کار می‌برد که از تغییرات در تفکر او خبر می‌دهند. «امپریالیسم بریتانیا، با سیاست همیشگی "تفرقه بینداز و حکومت کن"، تلاش می‌کند

جنبش آزادیبخش ملی کنیا را متوقف کند.»<sup>۱۷</sup> کنیاتا، از این پس، «آزادی ملی» را به‌عنوان هدف نهایی مبارزه‌ی خود تعیین می‌کند.

در طی نخستین اقامت کنیاتا در لندن، در کنیا منازعه‌ی مهمی در خصوص ختنه‌ی دختران جوان در می‌گیرد. کارزاری که به ابتکار کلیسای اسکاتلند برای ممنوع کردن این عمل صورت می‌گیرد، محرک این منازعه است. کمپین کلیسای اسکاتلند، در شرایطی که زمین‌ها غصب و تصرف می‌شوند، به‌عنوان اراده‌ی نابود کردن فرهنگ کیکویو فهمیده می‌شود. ایوان دروز، مردم‌شناس اهل سوئیس، شایعه‌ای را نقل می‌کند که بازگو کننده‌ی شرایطی است که این بحث در آن جریان داشت:

به اعضای هیئت‌های مذهبی و سفیدپوستان نسبت داده می‌شد که می‌خواهند با جلوگیری کردن از ختنه‌ی زنان (که مانع از آن می‌شود که آن‌ها بچه‌های «طبیعی»، کیکویویی‌های «واقعی» به دنیا آورند) کیکویویی‌ها را نابود و زمین‌هایشان را مصادره کنند. این طرح می‌باید به ممنوع کردن ختنه‌ی مردان منتهی شود و به این ترتیب به وجود کیکویویی‌ها به‌عنوان یک گروه قومی خاتمه دهد، زیرا تنها یک ختنه‌شده می‌تواند به فرد بالغ تبدیل شود.<sup>۱۸</sup>

این سنت، برای کیکویویی‌های فقیر و به حاشیه رانده شده، در بردارنده‌ی جنبه‌ای از مقاومت است. /انجمن مرکزی کیکویو، در ابتدا، موضعی معتدل اتخاذ می‌کند. /انجمن در خصوص از بین بردن عمل ختنه چیزی نمی‌گوید، اما مخالف روش مستبدانه و حقارت آمیزی است که برای از میان بردن این سنت به کار می‌رود. کنیاتا، در دیدار با هیئتی مرکب از دوازده نماینده‌ی کلیسای اسکاتلند در لندن در مه ۱۹۳۰، اعلام می‌کند: «کلیسا خیال دارد سنت ختنه‌ی زنان را فوراً حذف کند. انجمن من فکر می‌کند که ما با

آموزش مردم می‌توانیم به تدریج این سنت را به عقب برانیم.»<sup>۱۹</sup> اما تعارض در کنیا بالا می‌گیرد: کلیسای پروتستان مؤمنان کنیایی را مجبور می‌کند تا بین تعلق به کلیسا و عمل ختنه یکی را انتخاب کنند. دختران ختنه شده دیگر در مدارس پذیرفته نمی‌شوند. معلمان نافرمان کیکویویی اخراج و مدارس بسته می‌شوند. جنبشی به منظور ایجاد کلیسا و مدارس مستقل به راه می‌افتد. نهادهای جدید به سرعت مردمی می‌شوند و به قطب‌های مقاومت فرهنگی تبدیل می‌گردند.

کنیاتا پس از یک اقامت کوتاه در کنیا، که در طی آن می‌تواند بالا گرفتن این مقاومت را ببیند، در آوریل ۱۹۳۱ به لندن باز می‌گردد. منشاء این اقامت هم، مانند اقامت بار اول، مأموریتی است که انجمن مرکزی کیکویو به او محول کرده است. اقامت کنیاتا در لندن این بار سال‌ها به درازا خواهد کشید. این بار هدف این است که مستقیماً به دفتر مستعمرات (Colonial Office) مراجعه شود. اگرچه این اقدام دوباره به شکست می‌انجامد، اما سال‌های لندن چرخشی را در تحول اندیشه‌ی سیاسی کنیاتا آشکار می‌کنند. کنیاتا، پس از چند ماه درس خواندن در کالج کوآکرهای بیرمنگام، بنابه توصیه‌ی جرج پادمور (مسئول «بخش سیاهان» سندیکای سرخ جهانی - شاخه‌ی سندیکایی انترناسیونال کمونیست) در مسکو به تحصیل در رشته‌ی اقتصاد مشغول می‌شود. اما هنگامی که پادمور در ۱۹۳۴ به دلیل «گرایش به وحدت نژادی به جای وحدت طبقاتی»<sup>۲۰</sup> از انترناسیونال اخراج می‌شود، کنیاتا تصمیم می‌گیرد به لندن باز گردد و تحصیلات خود را در مدرسه‌ی اقتصاد لندن در رشته‌ی مردم‌شناسی اجتماعی تحت مدیریت برونیسلاو مالینوفسکی جامعه‌شناس ادامه دهد. مالینوفسکی در ۱۹۳۸ مقدمه‌ی کتاب کنیاتا (پای قله‌ی کنیا) را می‌نویسد. کنیاتا در این اثر به دفاع از فرهنگ کیکویو در

تمامی ابعاد آن، از جمله ختنه، می‌پردازد. احتیاط‌های قبلی دیگر لازم نیستند. مخالفت با ستم استعمار، به نظر کنیاتا، به معنای مطالبه‌ی فرهنگی پیشاستعماری در تمامیت آن است.

کنیاتا، در طی این سال‌ها، فقط درگیر مقاومت فرهنگی نیست. او همچنین در کنار پادامور در ابتکارات گوناگونی که تحت رهبری این فرد اخیر انجام می‌گیرد بسیج می‌شود. او، برای مثال، یکی از بنیان‌گذاران دوستان جهانی آفریقایی اتیوپی (International African Friends of Abyssinia) است که در ۱۹۳۵ برای پشتیبانی از اتیوپی، که مورد حمله‌ی ایتالیای فاشیست قرار گرفته است، پایه‌گذاری می‌شود. این بنیاد پنجمین کنگره‌ی پان‌آفریکن را سازمان‌دهی می‌کند که در اکتبر ۱۹۴۵ در منچستر برگزار می‌شود.

اعلامیه‌ی این کنگره خطاب به قدرت‌های استعماری مبین تحولی است که در اندیشه‌ی سیاسی مبارزان آفریقایی کشورهای واقع در جنوب صحرای آفریقا رخ داده است. کلمه‌ی «استقلال» ادا می‌شود: «ما خواهان خودمختاری و استقلال برای آفریقای سیاه هستیم.» اعلامیه، پس از اصرار بر شکل مسالمت‌آمیز مبارزه، هشدار می‌دهد: «با این حال، اگر جهان غرب مصمم باشد همچنان با زور بر بشریت حکومت کند، در این صورت آفریقایی‌ها در نهایت ممکن است مجبور شوند در تلاش برای کسب آزادی به قهر متوسل شوند، حتی اگر قهر باید آنها را نابود کند؛ آنها را و جهان را.»<sup>۲۱</sup>

## بازگشت « قهرمان» به کشور

کنیاتیای که در ۱۹۴۶ به کشور زادگاه خود بازمی‌گردد، همانی نیست که پانزده سال پیش این کشور را ترک کرده بود. در نتیجه‌ی معاشرت با فعالین و مبارزان ناسیونالیست و پان‌آفریکانیست متعلق به دیاسپورای سیاهان، فضای تعیین هویت برای کنیاتا از «قوم» به «ملت» تغییر می‌کند. او به‌عنوان نماینده‌ی کیکویویی‌ها کنیا را ترک می‌کند، و با اندیشیدن به کنیا در مقیاس یک کشور به آنجا بازمی‌گردد. کنیایی که کنیاتا آن را می‌یابد، نیز، همان سرزمینی نیست که او آن را ترک کرده بود. فعالیت انجمن مرکزی کیکویو از ۳۰ مه ۱۹۴۰ ممنوع شده است. منشاء این ممنوعیت ایجاد انجمن‌های سایر اقوام کنیا و همگرایی آنها با انجمن مرکزی کیکویو است که این انجمن‌ها از آن الهام گرفته‌اند. قوم کامبا در ۱۹۳۸/انجمن/اعضای/اوکامبا (Ukamba Membres Association) را بنیان می‌نهد. قوم تیتا در ۱۹۳۹/انجمن تپه‌های تیتا (Taita Hills Association) را سازمان‌دهی می‌کند. قوم لوهیا به‌نوبه‌ی خود از سال ۱۹۳۴/انجمن مرکزی شمال کایرونندو (Central Association North Kavirondo) را پایه‌گذاری می‌کند. همه‌ی این انجمن‌ها با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند و انجمن مرکزی کیکویو به آنها یاری می‌رساند. مخالفت مشترک با دستگاه استعمار منجر به همگرایی اجزای مختلف جامعه‌ی کنیا می‌شود.

انجمن مرکزی کیکویو در شهرها از جنبش سندیکایی پشتیبانی می‌کند و در نتیجه تعداد طرفداران آن افزایش می‌یابد. انجمن، در ژوئیه‌ی ۱۹۳۹، به فراخوان Labour Trade Union of East Africa (سندیکای کارگری شرق آفریقا) می‌پیوندد. کارگران سیاهپوست برای نخستین بار به طور گسترده در یک

اعتصاب شرکت می‌کنند. «سندیکای کارگران هندی کنیا (نخستین سندیکای دائمی کنیا)، که در آوریل ۱۹۳۵ توسط مک‌هان سینگ ایجاد می‌شود، فقط به مسائل مربوط به هند و هندیان می‌پردازد. سندیکاهای آفریقایی در این عصر با غیبت خود مشخص می‌شوند. تنها در ژوئیه‌ی ۱۹۳۹ است که کارگران اسکله‌ی مومباسان برای نخستین بار یک اعتصاب «سیاه» را - که کم و بیش خودبه‌خودی است - به راه می‌اندازند.»<sup>۲۲</sup>

انجمن اعضای او کامبا، انجمن تپه‌های تتا و انجمن مرکزی شمال کاپوروندو به بهانه‌ی همدستی با آلمانی‌ها و ایتالیایی‌ها منحل می‌شوند. بیست نفر از رهبران کیکویو، کامبا و تتا دستگیر می‌شوند. دستگاه استعمار با این حال کور نیست و می‌داند که سازمان‌های مربوطه در خفا به حیات خود ادامه می‌دهند. استعمار می‌داند که تأثیر این ممنوعیت‌ها بسیار نسبی است و بنابراین تصمیم می‌گیرد سرکوب را با یک گشایش سیاسی کنترل‌شده تکمیل کند. در نتیجه‌ی این گشایش، برای نخستین بار، در اکتبر ۱۹۴۴، یک آفریقایی به نام الیود وامبو ماتو به عضویت در شورای قانون‌گذاری منصوب می‌شود. این کیکویویی «متحول شده»، با حمایت دستگاه استعمار و پشتیبانی دولت بریتانیا، *Study Union Kikuyu African* (اتحادیه‌ی مطالعات آفریقایی کیکویو) را پایه‌گذاری می‌کند. اما این انجمن جدید دچار تضاد عمیق داخلی است. یک گرایش، تحت رهبری ماتو، از ایده‌ی یک انجمن آموزشی دفاع می‌کند. گرایش دیگر، به رهبری جیمز گیشورو، می‌خواهد آن را به یک جنبش مطالباتی تبدیل کند. گیشورو از سال ۱۹۴۵ به ریاست انجمن انتخاب می‌شود و آن را به سمت فعالیت‌های بحث‌برانگیزتر و اعتراضی‌تر هدایت می‌کند: عدالت در خصوص زمین‌ها، نمایندگی عادلانه‌تر در شورای قانون‌گذاری و لغو سیستم کیپانده (kipande). تغییر نام انجمن به اتحادیه‌ی



آفریقایی کنیا (Kenya African Union) که در ۱۹۴۶ رخ می‌دهد، نتیجه‌ی این روند سیاسی‌شدن است. دستگاه استعمار فعلاً فعالیت انجمن را تحمل می‌کند.

کنیاتا با هاله‌ای از تصویر یک قهرمان، که با استعمار در کشور خود او مبارزه کرده است، به کنیا بازمی‌گردد. او از محبوبیت مردمی عظیمی برخوردار است. علاوه بر این، غیبت طولانی کنیاتا، او را در موقعیت خاصی قرار می‌دهد: در پشت اتفاق آرایبی که نام او برمی‌انگیزد، آرزوهای ضد و نقیضی پنهان شده‌اند. زمین‌داران کنیا که خواهان حق خرید زمین‌ها هستند، دهقانان فقیر و اسکوآترها که در انتظار اجرای اصلاحات ارضی و بازگرداندن زمین‌هایی هستند که استعمار آن‌ها را تصرف کرده است و مزدبگیران جدید شهری که در نخستین سندیکاهای کارگری سازماندهی شده‌اند، همگی مخالف نظام استعماری هستند؛ اما بر پایه‌ی منافع اجتماعی متفاوت. تبعید، که کنیاتا در نتیجه‌ی آن مجبور نبود به برخی انتخاب‌ها دست بزند، محبوبیت مردمی او را توضیح می‌دهد: «کنیاتا، با توجه به اینکه مدتی طولانی را در خارج از کشور به سر برده بود، از این امتیاز برخوردار بود [...] که سال‌های پر اهمیتی را که در طی آن ناسیونالیسم کنیایی تقویت گردید، از سر نگذراند. [...] کنیاتا مجبور نشد به برخی از انتخاب‌های دشوار دست بزند. غیبت کنیاتا چهره‌ی او را، به‌عنوان "سفیر در خارج"، نزد کیکویی‌ها و همه‌ی نیروهای ضد استعماری حفظ کرد.»<sup>۲۳</sup> کنیاتا به لطف این موقعیت ممتاز، در ژوئن ۱۹۴۷، در رأس اتحادیه‌ی آفریقایی کنیا قرار می‌گیرد. اما او وظیفه‌ی پیچیده‌ای را بر عهده دارد؛ زیرا باید همزمان شورش دهقانی را، که در حال تدارک دیده شدن است، کنترل کند؛ تعارضات قومی را، که پویایی کیکویو را تهدید به نابودی می‌کند، دفع نماید؛ صفوف اتحادیه را گسترش دهد؛ در اختلافات میان گرایش‌های اتحادیه مداخله و شانس مذاکره با استعمارگر را حفظ کند.»<sup>۲۴</sup>

## قیام « مائو مائو»: گست

کنیاتا با رعایت استراتژی رفورمیستی و عدم توسل به خشونت - که مشخصه‌ی امیدهای آزادی در بعد از جنگ جهانی دوم هستند - وظایف جدید خود را آغاز می‌کند. این رویکرد به دلیل نفوذ تزه‌ای مهاتما گاندی که از قبل در این بخش از آفریقا ریشه دوانده بود و نیز با دستیابی هند به استقلال (در ۱۹۴۷) تقویت می‌شود. نفوذ اندیشه‌ها و استراتژی گاندی به آغاز قرن بیستم بازمی‌گردد. گاندی در ۱۸۹۳، به‌عنوان وکیل دادگستری، در آفریقای جنوبی مستقر می‌شود و در آن جا تبعیض نژادی را کشف می‌کند. او در ۱۸۹۴ در پایه‌گذاری کنگره‌ی بومی هند (Natal Indian Congress) شرکت می‌کند و در ۱۹۰۴ مجله‌ی *افکار هند* (Indian Opinion) را راه‌اندازی می‌کند. تجربه‌ی مبارزه بر علیه یک قانون جدایی نژادی که در ۱۹۰۶ در ترانسوال (Transvaal)، منطقه‌ای در شمال شرقی آفریقای جنوبی، تصویب شد؛ گاندی را به سمت تئوریزه کردن استراتژی خود (عدم خشونت) - نافرمانی مدنی (*Satyagraha*) - هدایت می‌کند. او تئوری خود را در کتاب *Hind Swaraj* (استقلال هند)، که در سال ۱۹۰۹ منتشر شد، شرح و بسط می‌دهد. این مبارزه، که دو سال به‌درازا کشید، به امضای پیمان معروف به سموتس - گاندی (Smuts - Gandhi) منتهی شد. به موجب این پیمان بسیاری از اقدامات تبعیض آمیز ملغی می‌شوند، اما کنترل نقل مکان پابرجا می‌ماند.

تزه‌ای گاندی در آفریقا، هنگامی که هند در سال ۱۹۴۷ به استقلال می‌رسد (کنیاتا در همین سال رهبری *اتحادیه‌ی آفریقایی کنیا* را در دست می‌گیرد)، در اوج مقبولیت هستند؛ به‌ویژه در کشورهایی، مانند کنیا، که در آن‌ها جوامع هندیان از وزن مهمی برخوردار هستند. کنیاتا از سوی دیگر، در نوامبر ۱۹۳۱، امکان می‌یابد گاندی را در لندن ملاقات کند. کنیاتا نیز از

استراتژی عدم توسل به خشونت برای دسترسی به حقوق سیاسی دفاع می‌کند. دوگلاس راجرز، معاون کنگره‌ی خلق‌ها بر علیه امپریالیسم (اتحادیه‌ی آفریقایی کنیا در ۱۹۴۹ به این کنگره می‌پیوندد)، در مه ۱۹۵۳ می‌نویسد: «تاریخ مبارزه‌ی آفریقایی‌ها در کنیا [...] تاریخ تشکیلات شکیبایی است که در چارچوب قانون اساسی به شکل تهیه‌ی فهرست مطالبات، ارسال عریضه‌ها، نمایندگی و وکالت متبلور می‌شود.»<sup>۲۵</sup> مشخصه‌ی استعمار بریتانیا، در واقع، اعلام قوانین اساسی برای مستعمرات است (مانند قوانین اساسی ۱۹۵۲، ۱۹۵۴ و ۱۹۵۸ در کنیا). این قوانین اساسی تا سال ۱۹۵۴ به تعیین تعداد نمایندگان آفریقایی در شورای قانون‌گذاری (Legislative Council) و تعیین حقوق اعتراض (که برای مدت‌های طولانی فقط حق عریضه را در برمی‌گرفت) محدود می‌شوند.

اما شکیبایی و صبری که راجرز متذکر می‌شود، آن چیزی است که اسکوآترهای جوان، مزدبگیران شهری و جنگجویان سابق به‌حق آن را ندارند. اسکوآترهای جوان از زمان اعلام فرمانی در ۱۹۳۷ (Resident Labourers Ordinance)، که اجازه‌ی اخراج آنها از زمین‌هایی را که اشغال کرده بودند می‌داد، در حال تبدیل شدن به لومپن پرولتاریا بودند. مزدبگیران شهری، از بعد از جنگ، در یک جنبش سندیکایی که بیش از پیش جنگنده است، سازمان‌دهی می‌شوند. جنگجویان سابق با ایده‌های آزادی و حق تعیین سرنوشت از جبهه بازمی‌گردند.

قیام معروف به «مائو مائو»، که مقامات استعمار به خطا کنیاتا را الهام‌بخش آن معرفی می‌کنند، از ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۶ کنیا را در برمی‌گیرد. کنیاتا در اکتبر ۱۹۵۲ دستگیر می‌شود، حال آن‌که او بارها اختلاف خود با شورشیان را نشان داده بود.<sup>۲۶</sup> قیام مائو مائو در حقیقت خصوصیات سن، قوم، طبقه و تجربه را آشکار می‌کند:

جوانان ناسیونالیست رادیکال که قیام مائو مائو را تدارک می‌بینند و با پیش کشیدن تعلق خود به یک طبقه‌ی سنی که همه در یک سال ختنه شده‌اند خود را «گروه چله‌ی‌ها» می‌نامند، همچنین جنگجویان سابق جبهه‌های آفریقا و شرق در طی جنگ جهانی دوم هستند؛ بسیار منطقی است که ایدئولوژی آن‌ها با وابستگی و دل‌بستگی کل جامعه به مادر—زمین مقارن شود [...] آن‌ها به نام آرمان آزادی، در حقیقت حق خلق‌ها بر تعیین سرنوشت خویش، دست به مبارزه می‌زنند.<sup>۲۷</sup>

بسته بودن کامل نظام استعماری، خنثی بودن و میانه روی اتحادیه‌ی آفریقایی کنیا و خرابی وضعیت مادی این گروه‌های اجتماعی آن‌ها را به جستجوی کیفیات جدید سازمانی و عملی وامی‌دارد. در اواخر سال ۱۹۴۷، مراسم ادای سوگند سنتی برای اهداف سیاسی شروع می‌شود و در محافل کیکویو و سپس در گروه‌های دیگر قومی مانند ایموها (Embu) و مروها (Meru) گسترش می‌یابد. این مراسم توسط یک جامعه‌ی مخفی، که دستگاه استعمار از سال ۱۹۴۸ آن را تحت نام «مائو مائو» معرفی می‌کند، سازمان‌دهی می‌شوند. رایج‌ترین توضیحی که در خصوص منشاء این نام‌گذاری ارائه شده، این است که این نام از واژه‌ی کیکویویی «موما» (muma)، به معنای سوگند مشتق شده است. جان لونسدال متذکر می‌شود که «مائو مائو» همچنین می‌تواند حرف ندا، به معنای «خورندگان گرسنه»<sup>۲۸</sup> باشد. اعضای جامعه‌ی مخفی نام ارتش زمین و آزادی کنیا (Kenya Land and Freedom Army)<sup>۲۹</sup> را برای خود انتخاب می‌کنند که به روشنی اهداف تعقیب‌شده را نشان می‌دهد.

استعمارگر و اتحادیه‌ی آفریقایی کنیا از فعالیت‌های شورشیان به یک اندازه غافلگیر می‌شوند. این فعالیت‌ها در وهله‌ی اول کسانی را که با استعمارگر همکاری می‌کنند، مورد هدف قرار می‌دهند؛ فقط بعد از برقراری

وضعیت اضطراری، در ۲۰ اکتبر ۱۹۵۲، است که به سفیدپوستان حمله می‌شود. دوگلاس راجرز بریتانیایی (دبیر دوم کنگره‌ی خلق‌ها بر علیه امپریالیسم)، در مه ۱۹۵۳، با صحبت از تبدیل «کنیا به یک زندان واقعی» وضعیت را چنین خلاصه می‌کند: «[کیکویوهای]، ناتوان، شاهد بودند که یک دولت خارجی چند عمل خشونت‌آمیز پراکنده و ناهماهنگ را به وضعیتی معادل وضعیت جنگی تبدیل کرد.»<sup>۳۰</sup>

مطابق محاسبات کارولین الکینز، استاد تاریخ در دانشگاه هاروارد، بیلان این جنگ بسیار سنگین است: ۳۰۰ هزار زندانی در اردوگاه‌ها، ۱۰۰ هزار کشته از میان آفریقایی‌ها، ۱۰۹۰ اعدام با چوبه‌ی دار، ده‌ها هزار زخمی و اعمال ترور در سطح کشور.<sup>۳۱</sup>

اگر چه قیام از لحاظ نظامی شکست می‌خورد، اما در عوض یک پیروزی سیاسی غیر قابل‌انکار است. قدرت استعماری، در برابر وسعت و قاطعیت قیام، می‌فهمد که سرکوب فقط یک راه‌حل موقتی است. استعمار همچنان می‌داند که، برای این که همه چیز از دست نرود، باید گذار تدریجی به سمت استقلال را تدارک ببیند. پایه‌های یک استقلال کنترل‌شده به تدریج گذاشته می‌شوند و دستگاه استعمار، که به طرف‌های گفت‌وگویی نیاز دارد که کم‌تر از شورشیان رادیکال باشند، تلاش می‌کند «نخبگان» آفریقایی را که می‌تواند بر آن‌ها تکیه کند بالا بکشد و در انتظار عموم قرار دهد.<sup>۳۲</sup> کنیاتا در این شرایط در سال ۱۹۶۱ از زندان آزاد می‌شود. آزادسازی تدریجی نظام استعماری او را، که نگران مطالبات ارضی است که توسط شورشیان به پیش برده می‌شود، اغوا می‌کند. پایه‌های یک توافق بر علیه رادیکال‌ها پی‌ریزی می‌شوند. پی‌یر آنیانگ نیونگو این روند را، که فقط به کنیاتا مربوط نمی‌شود و از او بسیار فراتر می‌رود، توضیح می‌دهد:

هنگامی که دولت استعماری و اروپایی‌های ساکن مستعمره در ۱۹۵۴ می‌پذیرند که برای نائل شدن به حل بحران از طریق سیاسی باید به آپارتاید در کنیا خاتمه داده شود؛ روشن است که در میان آفریقایی‌ها به اندازه‌ی کافی کسانی وجود دارند که طرفدار یک ائتلاف طبقاتی با مستعمره‌نشینان اروپایی هستند؛ کسانی که حاضرند، بر علیه مائو مائوها و سایر «ناسیونالیست‌های افراطی» قدرت سیاسی را تقسیم کنند.<sup>۳۳</sup>

این سناریوی مصادره‌ی روند انقلابی، از طریق «ائتلاف طبقاتی» میان استعمارگر و برخی از مخالفان سابقش، در بسیاری از مستعمرات دیگر بازتولید می‌شود. در این روند چهره‌هایی مانند کنیاتا که می‌توانند به‌عنوان «انقلابی»، یا حداقل به‌عنوان مدافع مردم، جا زده شوند به عوامل «ضد انقلاب» (وابسته به حامیان خارجی خود) تبدیل می‌شوند.

### «OUR MAN IN KENYA»

این تحول، که در گرما گرم وقایع صورت می‌گیرد، برای بسیاری از کنیایی‌ها به‌سختی قابل فهم است. کنیاتا، که به چهره‌ای اسطوره‌ای تبدیل شده است، در ۱۹۶۳ به سمت نخست‌وزیری و در ۱۹۶۴ به مقام ریاست جمهوری انتخاب می‌شود. سابقه‌ی تعهد، تبعید و زندانی شدنش موجب می‌شوند که او به‌عنوان مظهر مبارزه‌ی ملی و نماد کشور و ملت مستقل ظاهر شود. درک این تحول برای ناظران خارجی (حتی برای روشن‌بین‌ترین آن‌ها) نیز دشوار است. این چنین است که مالکولم ایکس در ۱۹۶۵، پس از

بازگشت از سفری طولانی به آفریقا که در جریان آن با رؤسای جمهور کشورهای مختلف آفریقایی (از جمله جولوس نایرره، قوام نکرومه، سکوتوره، نامدی آزیکو و کنیاتا) ملاقات می‌کند، کنیاتا را به‌عنوان «رهبر مائو مائوها» معرفی می‌کند:

*او رهبر مائو مائوها بود، که در واقع آزادی را برای بسیاری از کشورهای آفریقایی به ارمغان آوردند. این حقیقت دارد. مائو مائوها در آوردن آزادی به کنیا، و نه فقط به کنیا بلکه به بسیاری دیگر از کشورهای آفریقایی، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کردند.<sup>۳۴</sup>*

رابرت بویژتنهویجز، با تحلیل رفتار کنیاتا در برابر جنبش «مائو مائو»، اشتباه تحلیل مالکولم ایکس را به‌خوبی نشان می‌دهد: «شورش مائو مائو یک انقلاب ملی و در همین حال یک شورش اجتماعی بود؛ و به‌عنوان شورش اجتماعی خواهان آن بود که زمین‌های کشت شده توسط مزرعه‌داران سفیدپوست اروپایی، به آفریقاییان تعلق گیرد. برای جومو کنیاتا، در عوض، استعمارزدایی قبل از هر چیز به معنای استقلال سیاسی بود و او به‌ویژه از لحاظ اقتصادی در نظر داشت مناسبات خوبی با انگلیسی‌ها و سفیدپوستان داشته باشد.»<sup>۳۵</sup>

کنیاتا که با دو مسأله‌ای روبرو شده است که به طرز تنگاتنگی به یکدیگر وابسته هستند (یعنی مسأله‌ی ملی و مسأله‌ی اجتماعی) از سال ۱۹۶۳، سیاست معروف به «بخشش بزرگ» را به‌راه می‌اندازد با این هدف که سفیدپوستان انگلیسی از یک سو و «وفاداران» (یعنی آن دسته از مردم کنیا که با شورشیان جنگیده بودند) از سوی دیگر آرامش خاطر یابند. شعار رسمی «بخشیدن و فراموش کردن» (Forgive and forget) این سیاست را خلاصه

می‌کند. بر این اساس، سرمایه‌های انگلیسی مورد احترام قرار می‌گیرند؛ سرمایه‌گذاری‌های خارجی تشویق می‌شوند و ساختار ارضی دست نخورده باقی می‌ماند.

کنیاتا، پس از انتخاب شدن به ریاست جمهوری کنیای مستقل در ۱۹۶۴، به امید تقسیم زمین‌ها پایان می‌دهد. زمین‌های مزرعه‌داران سفیدپوستی که می‌خواهند کنیا را ترک کنند، خریداری و به کنیایی‌های متمکن فروخته می‌شود. طبقه‌ای متشکل از زمین‌داران جدید به جای مزرعه‌داران انگلیسی مستقر می‌شود. انتخاب اقتصاد بازار، همچنین ظهور طبقه‌ی سرمایه‌داران محلی را موجب می‌شود که با سرمایه‌های خارجی (که به سرمایه‌گذاری در کشور تشویق شده‌اند) در رابطه هستند. صدای شورشیان سابق شنیده نمی‌شود. کنیاتا در ۱۹۶۳ اعلام می‌کند که «ما نخواهیم گذاشت گانگسترها کنیا را اداره کنند - مائو مائوها یک مرض بودند که مهار شدند، و ما باید آن را برای همیشه فراموش کنیم.»<sup>۳۶</sup>

مسأله‌ی وحدت ملی دومین مسأله‌ای است که کنیاتا با آن مواجه می‌شود. بنای ایجاد ملت مطمئناً در مخالفت عمومی با استعمارگر پایه‌ریزی گردید؛ معذک این پروژه هنگام به استقلال رسیدن کشور به طرز وسیعی ناتمام ماند. کنیاتا، با انصراف از انجام اصلاحات ارضی، کشور را از داشتن بنیان اقتصادی که قادر باشد گروه‌های قومی را در یک پویش مشترک به هم نزدیک کند محروم کرد. برای جلوگیری از فروپاشی کشور، برای کنیاتا فقط راه‌حل «تور زدن مشتری بر اساس بده‌بستان»<sup>۳۷</sup> باقی ماند. ریاست جمهوری پدر سالارانه، حزب واحد به‌عنوان فضای مذاکره و تور زدن مشتری به‌عنوان شیوه‌ی توزیع و پخش مجدد، عوامل و محرک‌هایی هستند که کنیاتا آنها را به منظور تأمین و تضمین «وحدت ملی» به خدمت می‌گیرد.



ملت، در این مفهوم، چیزی نیست جز همجواری گروه‌های قومی که فقط در وابستگی و سرسپردگی (بر اساس حساب و کتاب) به «پدر ملت»، با هم متحد هستند. ملت کنیاتا یک «فتودالیسم قومی است [...] که قراردادهای متفاوت و نابرابری با واسال‌های خود دارد و گفتار رسمی، در خصوص این که "ما" چگونه "ما" می‌شویم، آن را تضمین می‌کند.<sup>۳۸</sup> کنیاتا، در نتیجه، با بنا کردن یک حکومت و نه یک ملت، کار استعمار را دنبال می‌کند. ملت فقط یک وضعیت گفتاری است که با معرفی کردن حکومت به‌عنوان تنها حصار دفاعی در برابر متلاشی شدن قوم‌ها، به حکومت مشروعیت می‌بخشد. برای این منظور ضروری است که از یک سو «قبیله‌گرایی» تشویق و از سوی دیگر قبیله از طریق بده بستان به حکومت وابسته شود. منافع قدرت‌های سابق استعماری، همان طور که تی‌یری می‌شالون متذکر می‌شود، در این نوع «ملت» است: «ایجاد ملت دستاویزی است برای ساخت قدرت حکومت [...] به نفع اقلیتی که اهرم‌ها را در اختیار دارد، اقلیتی که قدرت‌های خارجی آن را تشویق می‌کنند؛ زیرا عجله دارند که آن را به نیروی کمکی برای نفوذشان تبدیل کنند.»<sup>۳۹</sup>

چنین ساخت ملی و چنین انتخاب اقتصادی بدون همراهی یک ایدئولوژی توجیه کننده و مشروعیت دهنده اعتبار ندارند. ایدئولوژی هارامبی (Harambee) - به زبان سواحیلی یعنی «همه با هم به یک سمت تیراندازی کنیم.» - که به‌عنوان شکل کنیایی جریان «سوسیالیسم آفریقایی» معرفی می‌شود، این وظیفه را برعهده می‌گیرد. کنیاتا در ۱۹۶۵، کمی بعد از رسیدن به مقام ریاست جمهوری، مقدمه‌ای بر یک کتاب سفید (به نام «سوسیالیسم آفریقایی و انطباق آن بر برنامه ریزی در کنیا») می‌نویسد. این «سوسیالیسم» به‌عنوان بازگشت به گذشته‌ی آرمانی شده معرفی می‌شود که یادآور

چشم‌انداز زیبا و ایده‌آلی است که کنیاتا، در کتاب *پای قله‌ی کنیا*، از جامعه‌ی کیکویو ترسیم کرده بود. این سوسیالیسم چه از گذشته و چه از آینده‌ی مطلوب، چشم‌اندازی جوهرگرا ارائه می‌دهد. اساس این سوسیالیسم را همبستگی قبیله‌ای و خانوادگی تشکیل می‌دهد. این همبستگی به‌عنوان یک ارزش «آفریقایی» معرفی می‌شود که در گذشته اجازه می‌داد توافق گروهی تمام‌عیار و بی‌خدشه‌ای حول برابری حاصل شود، و استعمار آن را نابود کرد. این همان توافقی است که باید در آینده برقرار شود. این گفتار، که پولن هونتونزی (فیلسوف اهل بنین) آن را به‌درستی «توهم همه با هم»<sup>۴۰</sup> توصیف می‌کند، شکاف میان طبقات و منافع طبقاتی را پنهان می‌نماید. در این شرایط تعجب‌آور نیست که کنیاتا، هنگام نهادینه کردن «سوسیالیسم آفریقایی» خود، مارکسیسم را طرد کند. او در ۱۹۶۵ توضیح می‌دهد که «نظریه‌ی مارکسیستی مبارزه‌ی طبقاتی هیچ ربطی به اوضاع کنیا ندارد.»<sup>۴۱</sup> همچنین تعجب‌آور نیست که نشریه‌ی انگلیسی/کونومیست، در همان سال، مقاله‌ای را تحت عنوان «Our man in Kenya» («آدم ما در کنیا»)<sup>۴۲</sup> به کنیاتا اختصاص دهد. و بالاخره تعجب‌آور نیست که کنیاتا حزب واحدی را که در ۱۹۶۹ تحمیل می‌کند، با این «سرشت آفریقایی»، که نخستین ویژگی آن جامعه‌ای هماهنگ و مبتنی بر توافق عمومی است، توجیه نماید.

سیر زندگی و رفتار جومو کنیاتا، که به سیر زندگی و رفتار بسیاری از رهبران آفریقایی (که به خدمت قدرت‌های استعماری سابق درمی‌آیند) و طبقات حاکمه‌ی جدید (که زاده‌ی استقلال هستند) شباهت دارد، عیب‌های یک «انقلاب» غیر موفق را به‌خوبی نشان می‌دهد. هنگامی که انقلاب به عمق نمی‌اندیشد، یعنی هنگامی که انقلاب یک روند آزادسازی کامل (فرهنگی و سیاسی و نیز اجتماعی و اقتصادی) نیست، طرد نظم استعماری همواره می‌تواند

به ضدیت با زنان و مردانی تبدیل شود که فرض بر این است که انقلاب آن‌ها را آزاد کرده است.

## یادداشت‌ها

۱. Jhon Lonsdale, «Les procès de Jomo Kenyata. Destruction et construction d'un nationaliste africain », Politix , vol. ۱۷, n° ۶۶ , Paris , ۲۰۰۴ , p. ۱۶۵.
۲. Robert et Marianne Cornevin , *Histoire de l' Afrique* , Payot , Paris , ۱۹۶۴ , p. ۳۶۷ – ۳۷۰.
۳. Fenner Brockway , «Crise sociale au Kénya» , *La Tribune des peuples* , n° ۱ , mars – avril ۱۹۵۳ , p. ۱۰۵.
۴. Jomo Kenyatta , *Au pied du mont Kénya* , Maspero , Paris , ۱۹۶۰ , p. ۲۵ – ۲۶.
۵. Ann Beck , «Some observation on Jomo Kenyatta in Britain , ۱۹۲۹ – ۱۹۳۰ » , *Cahiers d'études africaines* , vol. ۶, n° ۲۲ , ۱۹۶۶, p. ۳۱۰ (traduit par nos soins).
۶. Robert Buijtenhuijs, *Le Mouvement« Mau Mau». Une révolte paysanne et anticoloniale en Afrique noire* , Mouton , Paris , ۱۹۷۱ , p. ۱۲۳.
۷. John Spencer , *The Kenya Africa Union* , KPI Limited , Londres , p. ۴۲ – ۴۳.
۸. Cyril Lionel Robert James, *Les Jacobins noirs* , Editions caribéennes , Paris , ۱۹۸۴[rééd. ] , p. ۳۴۱.
۹. Marc –Antoine Pérouse de Montclos , «Etranger dans son propre pays: l'expérience kényane » , in Cathrine Coquery – Vidrovitch , *Etre étranger et migrant en Afrique au xx e siècle: enjeux identitaires et modes d'insertion* , tome ۱ , L'Harmattan , Paris , ۲۰۰۳ , p. ۱۰۲.
۱۰. John Lonsdale , «La pensée politique kikuyu et les idéologies du mouvement Mau Mau» , *Cahiers d'études africaines* , vol. ۲۷, n° ۱۰۷ – ۱۰۸,

١٩٨٧, p. ٣٤٤.

١١. *Ibid* , p. ٣٤٤.

١٢. Annie Lenoble – Bart et Brice Rambaud , «Tradition libérale des Médias au Kenya » , *Politique africaine* , n° ٩٧ , mars ٢٠٠٥ , p. ٨٣.

١٣. Ann Beck , *loc. cit.* , p. ٣٠٨ – ٣٢٩.

١٤. Cité in Jonathan Derrick, *Africa's Agitators. Militant – Anticolonialism in Africa and the West* , ١٩١٨– ١٩٣٩ , Columbia University Press , New York , ٢٠٠٨ , p. ٢٠٤ (traduit par nos soins).

١٥. Tony Martin, *Marcus Garvey, Hero. A First Biography*, Majority Press, Dover, Mass, ١٩٨٣, p. ١٢٥.

١٦. Leland Conley Barrows ,«Kenya , Jomo», in Francis Abiola Irele et Biodun Jeyifo(dir. ) , *The Oxford Encyclopedia of Africa Thought* ,Oxford University Press , New York , ٢٠١٠ , p. ٣٢.

١٧. Nancy Cunard, *Negro. An Anthology*, The Continuum Publishing Group, New York, ٢٠٠٢ R٢٢D. , p. ٤٥٢ (traduit par nos soins).

١٨. Yvan Droz ,«Circoncision féminine et masculine en pays kikuyu. Rite d'institution , division sociale et droits de l'homme » , *Cahiers d' études africaines* , n° ١٥٨ , ٢٠٠٠ , p. ٢١٨.

١٩. Compte rendu d'interview, cité in Anne Beck, *loc. cit.* , p. ٣٢١ (traduit par nos soins).

٢٠. *L'Ouvrier nègre* , juin ١٩٣٤ , cité in Philippe Dewitte , *Les Mouvements nègres. . .* , *op. cit.* , p. ٣١٣.

٢١. Cité in Georges Padmore , *op. cit.* , p. ١٧٨.

٢٢. Robert Buijtenhuijs, *op. cit.* , p. ١٤٢.

٢٣. Peter Anyang ' Nyong 'o ,«Succession et héritage politiques. Le Président , l'Etat et le Capital après la mort de Jomo Kenyatta» , *Politique africaine* , n° ٣ , septembre , ١٩٨١ , p. ١١.

۲۴. Georges Balandier, « Préface », in Jomo Kenyatta, *op. cit.*, p. ۱۵.
۲۵. Douglas Rogers, « Panique au kénya », *La Tribune des peuples*, n° ۲, mai-juin ۱۹۵۳, p. ۱۰۲.
۲۶. John Lonsdale, « Les procès de Jomo Kenyatta », *loc. cit.*, p. ۱۹۵ – ۱۹۶.
۲۷. Gene Dauch et Denis Martin, *L'Héritage de Kenyatta. La transition politique au Kénya, ۱۹۷۵ – ۱۹۸۲*, L' Harmattan, Paris, ۱۹۸۵, p. ۱۴.
۲۸. John Lonsdale, *loc. cit.*, p. ۱۹۵.
۲۹. Ngugi wa Thiong'o, *Décoloniser l' esprit*, La Fabrique, Paris, ۲۰۱۱ [rééd.], p. ۸۱.
۳۰. Doulas Roogers, Panique au Kénya, *loc. cit.*, p. ۱۰۲.
۳۱. Caroline Elkins, *Britain's Gulag. The Brutal End of Empire In Kenya*, Pimlico, Londres, ۲۰۰۵.
۳۲. قانون اساسی لیتلتون (Lyttleton) در ۱۹۵۴ به آفریقاییان پست‌های وزارت اعطاء می‌کند؛ قانون اساسی لینوگس – بوید (Lenno – Boyd) در ۱۹۵۸ برای آفریقاییان در درون شورای قانون‌گذاری حقوق برابر قائل می‌شود؛ وضعیت اضطراری در ۱۹۵۹ برچیده می‌شود، در حالی که مذاکرات برای تشکیل یک دولت در کنیا آغاز می‌شوند؛ و بالاخره در ژانویه‌ی ۱۹۶۰ نخستین کنفرانس معروف به لانکاسترهاوس (Lancaster House)، در خصوص روند دسترسی به استقلال، آغاز می‌شود.
۳۳. Peter Anyang ' Nyong 'o, *loc. cit.*, p. ۱۲.
۳۴. Malcolm X, « Discours de Detroit » (۱۴ février ۱۹۶۵), in Aimé Césaire et Malcolm X, *Black Revolution, Demopolis, Paris*, ۲۰۱۰.
۳۵. Robert Buijtenhuijs, *op. cit.*, p. ۳۸۶.
۳۶. Cité in James Ogude, « The Nation and Narration », in Eisha Stephen Atieno Odhiambo et Jhon Lonsdale (dir.), *Mau Mau and Nationhood. Arms, Authority and Narration*, James Currey, Oxford, ۲۰۰۳, p. ۲۷۳.
۳۷. Daniel Bourmaud, *Histoire politique du Kénya. Etat et pouvoir local*,

Karthala, Paris, ۱۹۹۸, p. ۱۳۸ – ۱۵۰.

۳۸. John Lonsdale ,«Le cas Kényan: un débat moral et politique» , Politique africaine , n° ۹۰ , ۲۰۰۳ , p. ۳۰.

۳۹. Thierry Michalon , *Quel État pour l’Afrique ?* , L’Harmattan , Paris , ۱۹۸۴ , p. ۷۲.

۴۰ . Paulin Hountonji , *Sur la«Philosophie africaine». Critique de l’ethnophilosophie* , Maspero , Paris , ۱۹۷۶ , p. ۲۱۴.

۴۱. Jomo Kenyatta, «Talk about the trade unionisme», ۲ juillet ۱۹۶۵ , in *Suffering Without Bitterness , The Founding of the Kenya Nation* , East African Publishing House , Nairobi , ۱۹۶۸ , p. ۴۱(traduit par nos soins).

۴۲. Cité in Ahmed Mohiddin , *African socialism in Two Countries* , Rowman and Littlefield Publishers , Londres , ۱۹۸۱ , p. ۲۱.